

علل، عوامل و انگیزه‌های اقتصادی - اجتماعی بروز بحران‌ها و تهدیدهای اجتماعی در ایران

فریبرز رئیس دانا *

تعریف دقیق کمی و کیفی برای بحران ممکن نیست. معمولاً پژوهشگران بر نشانه‌های بحران تکیه می‌کنند؛ اما این نشانه‌ها ممکن است از بحران پنهان چیزی به دست ندهند. بحران‌ها تهدیدهای همه‌جانبه و یک طرفه‌ای نیستند. در مواردی تهدیدها علیه مناسبات و ساخت قدرت فاسد شکل می‌گیرند. بحران و تهدید دو مقوله‌ی متمایزند. در تشخیص بحران باید جنبه‌ی سرعت، همه‌گیری، انگیزه‌مند بودن، سازمان و رهبری هرچند اندک را مورد توجه قرار داد. مقوله‌های اعتصاب، تظاهرات، هم‌دیداری، شورش، جنبش، قیام، هرج و مرج، آشوب، خرابکاری، فعالیت زیرزمینی، اغتشاش و طغیان با یکدیگر تفاوت دارند. این‌ها می‌توانند جلوه‌هایی از بروز بحران باشند، گرچه طبقه حاکم به عنوان برجسب‌زنی گاه از کنارشان می‌گذرد. انگیزه‌های بحران ممکن است اجتماعی مشخص، اجتماعی عمومی، فقری، فرهنگی، دینی، سیاسی، اقتصادی یا واکنشی باشند. اما بحران‌ها ممکن است این انگیزه‌ها را به یکدیگر تبدیل یا با هم ترکیب کنند. از میان عوامل اصلی که از سازوکار نظام بحران‌زا بیرون می‌آید، اختلاف طبقاتی، خواست‌های اقتصادی، مشکلات و تعارض‌های اجتماعی مهم‌ترند. این عوامل ممکن است ناگهانی کار کنند یا آشکار و پنهان بحران را ریشه دار و گسترده سازند. در دنیای امروز اگر حکومت‌ها نتوانند با مدیریت‌های مقتدر و مردمی با بحران مقابله و از آن پیشگیری کنند آن را به دست عوامل محرک خارجی یا عوامل سوء استفاده‌گر می‌سپارند که آن‌ها نیز از ناآگاهی‌ها بهره می‌برند.

کلید واژه‌ها: انگیزه‌های بحران، انگیزه‌های طبقاتی، انگیزه‌های اقتصادی - اجتماعی، اعتصاب، بحران، تظاهرات، شورش، نظام اجتماعی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۴/۲/۱۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۳/۴/۲۵

* دکترای اقتصاد، عضو گروه پژوهشی رفاه اجتماعی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی
<Raisdana@iran-economy.com>

مقدمه

بحران‌های اجتماعی خطرهایی هستند که تعادل، امنیت و سلامت اجتماعی را به طور جدی تهدید می‌کنند، اما هم ماهیت و هم منشا اجتماعی دارند و به صورت تعارض‌های اجتماعی، ناآرامی، فشارهای برهم زننده سیاسی، شورش‌ها و اعتصاب‌های بی‌مهاری برای درخواست‌های اقتصادی و همانند آنها ظاهر می‌شوند. ممکن است این شورش‌ها حاد یا مزمن، تناوبی یا پیوسته، ژرف یا گسترده، محلی و منطقه‌ای یا ملی، غافلگیرکننده یا تا حدی قابل پیش بینی و از حیث اجتماعی پر هزینه یا کم هزینه باشند.

من بر روی عوامل و انگیزه‌های اقتصادی - اجتماعی، یعنی آنچه آمیزه‌ای از حیطه‌های اقتصادی و اجتماعی است، چه علت و معلولی باشد و چه مستقل، کار می‌کنم. بحران‌ها ممکن است به ظاهر شکل سیاسی یا خواست‌های اجتماعی خاص داشته باشند، اما ریشه یابی آن‌ها نشان می‌دهد که زمینه‌های مستقیم و بلافصل یا نامستقیم و کمک کننده اقتصادی در میان بخش قابل توجهی از آن‌ها مطرح بوده است. گرچه ممکن است نارضایتی‌های سیاسی یا اجتماعی، به صورت بهانه در جهت مطالبات اقتصادی ظاهر شوند، اما این‌ها معمولاً گذراتر و کم اثرترند.

در ایران باید تعریف و حیطه و طبقه‌بندی انواع بحران‌ها و تهدیدها، با الهام از شناخت‌های نظری و تجربه‌های جهانی، ارائه شوند و جنبه بومی و قابل تحلیل مشخص و دقیق بیابند. طبقه‌بندی‌ها برحسب شدت، نوع و انگیزه مهم‌اند. سپس باید ساختار اقتصاد سیاسی و شکل‌گیری آن در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و نیز تبلور آن در رفتارها و واکنش‌های اجتماعی - سیاسی - اقتصادی مورد مطالعه قرار گیرند. پرسش اصلی این است که در کلیت نظام اجتماعی کشور این ساختارها چگونه می‌توانند بحران‌زا باشند و تجزیه تحلیل ساختاری - کارکردی نظام چگونه این بحران‌ها را واقعاً محقق می‌کنند. چیزی که از یاد نمی‌رود جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی است که آستانه تحمل اجتماعی، درجه پیش بینی پذیری، بازخوراند و مهار درونی را می‌سازند و باز چیزی که حتماً باید ارزیابی شود مدیریت و سیاست مهار بحران است که می‌تواند زمینه را آماده‌تر ساخته و بحران را به تعویق‌اندازد،

آن را شدت دهد یا در همه موارد، بر عکس کار را به مهار جدی و طولانی مدت بکشاند.

۱) مفهوم بحران و تهدید اجتماعی

۱-۱) تعریف بحران

بحران به معنای عام عبارت است از وضعیت ناپایداری. گرچه در اقتصاد به نقطه حسیض یا پائین‌ترین نقطه سطح فعالیت‌های اساسی اقتصاد، بحران می‌گویند، اما آن نیز بیشترین ناپایداری را در خود دارد (پاشایی، ۱۳۶۹: ۱۵۸). در وضعیت ناپایداری، انتظارات تغییر قطعی، چشمگیر و فراگیر می‌شود. در بحران اقتصادی، تا زمانی که چشم‌انداز بهبود برای شماری از فعالیت‌ها بروز نکند و آن‌ها اوضاع را بهتر نینند، انتظارات، معطوف به افق بدتر شدن اوضاع است. به هر حال در بحران اجتماعی پیش‌بینی و انتظار این است که تغییر قطعی بهتر یا بدتر در شرف وقوع است. شماری از بحران‌ها مردم را امیدوار می‌کنند که بالاخره از شر عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باعث نابسامانی خلاص می‌شوند.

ممکن است بحران و تهدید از نوع بی‌ثباتی‌هایی نباشد که منجر به تغییرات اساسی شوند. می‌توان شرایط حیات این دو مفهوم را با واژگانی چون خطرناک، بی‌اطمینان، بی‌نظم، نامعین و غیرقابل پیش‌بینی توصیف کرد. البته هر نوع حالت غیرطبیعی یا نامعمول لزوماً بحران به شمار نمی‌آید. در طبیعت هم ممکن است خشکسالی آثار مخرب داشته باشد، اما معطوف به بحران نشود.

به نظر من بحران اجتماعی یک فرآیند است. بخشی از این فرایند به زودی آشکار نمی‌شود و به اصطلاح در دوره کمون است. بحران در نظام اجتماعی به ساختار - کارکردهای آن نظام مربوط است. اما ساز و کار و عوامل کنترل‌کننده ممکن است زمان بروز، شدت و اثر بخشی بحران را تعیین کند. بحران می‌تواند تهدیدزا باشد و بالاخره به مرحله حساسی برسد که در آن تحولات سرنوشت ساز رخ می‌دهند.

۲ (۱) ماهیت بحران

بحران به وضعیت‌های مختلف از حیث انگیزه و چگونگی دوام اطلاق می‌شود. بنابراین نمی‌توان تعریف کیفی دقیقی از آن ارائه کرد. اما بروز نشانه‌هایی در موارد معین، علامت بحران است. شاخص‌های بحران اقتصادی در اقتصاد سرمایه‌داری پیشرفته عبارتند از: ورشکستگی بنگاه‌ها، افزایش نرخ بیکاری به بیش از ۱۲ درصد، افزایش شدید موجودی انبار و متغیرهای مشابه دیگر. اما، بحران در امنیت جهانی با شاخص‌های کمی قابل اندازه‌گیری نیست، بلکه امکان توسل به نیروهای نظامی گسترده و درگیر شدن قدرت‌های نظامی بزرگ علامت بروز بحران است. هرچند نمی‌توان تعیین کرد که کدام رفتار و گفته‌ها و فروپاشی کدام قراردادها منجر به بحران در امنیت جهانی (مثل امکان بروز بحران اتمی) می‌شوند، اما با توجه به تجربه‌های گذشته و عوامل جدی خطرزا که با منافع حیاتی قدرت‌ها سروکار دارند، می‌توان شرایط بحرانی را کمابیش تشخیص داد.

بحران‌ها و تهدیدهای اجتماعی، می‌توانند جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته باشند. معمولاً وقتی این بحران‌ها تعادل و امنیت اجتماعی یا نظام قدرت را در معرض تهدید قرار می‌دهند، به نحوی که واکنش‌های غیرعادی، نظامی، پرخاش جویانه و خشونت بار ممکن می‌گردد، می‌گویند بحران اجتماعی پدید آمده است. اما همانطور که گفتم ممکن است تهدیدهای بسیار جدی بر سر راه باشد اما نشانه‌های بحران بروز نکنند. بلکه این اطلاعات دستگاه‌های امنیتی و یا تحلیل کارشناسان است که از امکان بروز یا وجود بحران پشت دیوار یا زیر زمین حکایت یا اعلام می‌کنند که بحران در آستانه ظهور یا فوران است. ممکن است آنچه در زیرزمین یا پشت دیوار رخ می‌دهد، نارضایتی‌ها، کمبودهای جدی امکانات ضروری مانند آب و نان و مسکن و مشکلات جدی سرمایه‌داری و گرمایش، احساس فشار سیاسی و نبود آزادی‌های فردی، تبعیض‌های اجتماعی و از همه مهم‌تر شماری از آسیب‌های اجتماعی باشند که در واقع این آخری‌ها هم شاخص و هم نتیجه بحران درونی‌اند. به هر حال کاربرد روش اندازه‌گیری کمی، مانند درجه شیوع نارضایتی و ناآرامی، اندازه‌گیری موضوع مورد نارضایتی و اعتراض، شمار مردمی که برای نارضایتی به جنب و جوش آمده یا آن را پنهان

کرده‌اند، ضروری است. بهترین کار بررسی پویای اجتماعی و رابطه آن با ساختار ... کارکرد نظام با آمیزه‌ای از ارزش‌های کمی و کیفی است اما در تحلیل نهایی بررسی درونی روابط، منافع و تعارض‌های طبقات و گروه‌های اجتماعی اهمیت اساسی می‌یابد. از نظر من هیچ چیز به اندازه تحلیل طبقاتی، انگیزه و حد و مرز بحران را توضیح نمی‌دهد.

۳-۱) تهدید، بحران و ارزش

هر نوع کوششی که برای ایجاد و یا تبلیغ جهان‌بینی اقشار محروم و فرودست یا آگاه و پرخروش به عمل آید به نحوی که منجر به مخالفت و مقاومت جدی و گسترده با استبداد و خشونت طبقات حاکم و مانع‌تراشی آنان در برابر توسعه همگانی شود، از دید هیات حاکمه می‌تواند جامعه را با تهدید روبرو کند. چرا که توسعه همگانی برای آنان زبان طبقاتی دارد پس قضاوت درباره این که یک جریان اجتماعی تهدید است یا تحول به سمت توسعه و آزادی، بستگی به ارزش داوری فرد یا موسسه بررسی کننده و مایه‌ها و پایه‌های طبقاتی و فرهنگی - اجتماعی و سهم آنان در قدرت سیاسی دارد.

از آنجا که حکومت‌ها لزوماً با اعمال زور مداوم حکومت نمی‌کنند بلکه حکومت خود را در ذهن‌ها امری طبیعی یا گریزناپذیر جلوه می‌دهند، بنابراین حرکت به سمت آگاهی مردمی و مشارکت دادن انتقادی آنان (چیزی که این روزها «سرمایه اجتماعی» نامیده می‌شود) ضروری است. طبقات فرودست باید بدانند که می‌توانند سهم بیشتر و واقعی‌تری در قدرت داشته باشند و در واقع حکومت کنند. این که تحقق این امر ضرورت همکاری سازنده و زنده روشنفکران مردمی را ایجاد می‌کند، امر دیگری است، اما همین امر دیگر موجب تقویت تصور «تهدید» در صاحبان قدرت یا دولت و حاکمیت می‌شود. در واقع همانطور که «گرامشی» می‌گوید: گروه‌های اجتماعی فرودست که آزادی و رشدشان عامل توسعه همگانی است، می‌توانند و باید بیش از آن که قدرت دولت را به دست گیرند، حکومت کنند (فیوری، ۱۳۶۰: ۳۰۴-۲۹۹).

حکومت‌ها، دولتی را به کار می‌گیرند که در واقع سنگر مقدم جبهه حکومت است و در پشت آن آشیانه‌های نظامی، دستگاه تبلیغات، ایجاد فرهنگ تسلیم‌شدگی، مهندسی اجتماعی

و جز آن قرار دارد. یکی از مهم‌ترین وظایف این دژ این است که مردم برحسب جهان‌بینی طبقه حاکم فکر کنند. اگر مردم چنین نکنند و برای چنین نکردن وارد عمل جمعی شوند، تهدید شروع شده است. سرکوب این تهدید می‌تواند بحران‌زا شود. برخلاف مواردی که بحران به تهدید منجر می‌شود.

به هر حال در شرایط اصلاح‌گرایی واقعی می‌توان و ضرورت دارد در مواردی قسمت‌هایی از این دژ پنهان را به دست نمایندگان دگراندیش جامعه و با نیروی انتقاد، تلاش اجتماعی و نافرمانی مدنی فتح کرد. در این جا، هدف، استیلای سیاسی و به دست آوردن سنگر خط مقدم نیست بلکه دستیابی به دژ پشت سر است. در این جریان ابتدا فقط دگراندیشی و درخواست آزادی‌اندیشه و بیان، به هر حال بیرون از این ایدئولوژی حاکم، مطرح می‌شود. دستگاه‌های مراقبت، آن را به عنوان نطفه‌های بحران یا تهدید تلقی می‌کنند. وقتی گرامشی (فیوری، ۱۳۶۹) از «جنگ مواضع» به جای «جنگ آشکار» صحبت می‌کند در واقع از یک ضرورت تحول یاد می‌کند که باید جای حرکت تند و خشونت‌بار را بگیرد و جامعه را به سرعت به جلو ببرد و این یعنی اصلاحات ساختاری. این اصلاحات از آنجا که تعادل‌های زیرین جامعه را برهم می‌زند ناگزیر یا تحول یا بحران و تهدید خوانده می‌شود. اما این تهدید برای کیست و امیدهای ناشی از آن تحول برای چه کسانی فرصت محسوب می‌شود. آیا می‌توان باز هم بحران و تهدید را از آن جایی تعریف کرد که قرار است زمام امور از دست مدیران اصلی نظام سلطه و صاحبان قدرت اقتصادی و سیاسی و روشنفکران و کارشناسان وابسته به آنان خارج شود و منافی را به نفع مشارکت دیگران محدود سازد؟

به نظر من هر تهدیدی که در جامعه آغاز می‌شود تهدید علیه حیانت، حیات یا نظام اجتماعی نیست، بلکه می‌تواند تهدید علیه مناسبات و ساخت قدرت فاسد و سلبندی ضد توسعه باشد. هر تهدید، الزاماً به بحران، یعنی به عدم تعادل و ناامنی، منجر نمی‌شود بلکه می‌تواند خود عامل ناامنی را هم زیر فشار قرار دهد. با این وصف اگر تهدیدها، - حتی آن‌ها که آرمان‌های برخاسته از واقعیت و ضرورت برای بقاء دارند- از اراده خردمندانه جمعی، رهبری پویا، خلاق و دموکراتیک، سازمان‌دهی هوشمندانه، نظریه‌پردازی قوی و انعطاف‌پذیر

برخوردار نباشند، می‌توانند به انحراف و بحران ویران‌گر تبدیل شوند. از نظر من بحران و تهدید دو مقوله متمایزند که می‌توانند از حیث اولویت جای خود را عوض کنند. تهدید ممکن است موانع توسعه آزادی و امنیت را نشانه بگیرد اما در بخش تبلیغ و ذهن‌شویی در سنگر پشت دیوار به عنوان تهدید علیه نظم اجتماعی وانمود شود، در واقع ممکن است تا حدی نیز چنین باشد زیرا تحولات جدی و اساسی بی‌نظمی‌هایی را ایجاد می‌کنند. اما اگر تهدید، اطلاعات اصلاح‌جویانه لازم را به مدیریت ندهد و مدیریت عالی انعطاف‌ناپذیر بماند یا نشانه‌های تهدید را نشناسد، می‌تواند به بحران و سپس به دور بعدی تهدید جدی‌تر و سپس بحران ژرف تبدیل شود.

بحران‌های ناگهانی و خودانگیخته نیز، وقتی در پی نیازهای اقتصادی، تعارض‌های اجتماعی و درخواست‌های مبرم سیاسی ایجاد شوند، اگر پاسخ نیابند، می‌توانند به فرایند دور تهدید - بحران تبدیل شوند. البته پذیرفتنی است که مدیریت و بخش‌های نظامی و امنیتی پشت دیوار و دژ پنهان می‌توانند با استفاده از ابزارهای متفاوت سرکوب، اقناع، تبلیغ و جز آن، دور یاد شده را برای مدت کوتاه یا طولانی متوقف کنند. نکته آخر این که مراحل نخستین بحران یا تهدید، مانند مراحل نخستین شیوع یک واگیری، چه بسا از سوی دستگاه‌های تبلیغی و کنترل شناخته نمی‌شوند. در جوامعی که دولت‌ها به دستگاه‌های بسیار پیچیده و پرمهارت و کاردان در حکومت کردن تبدیل شده‌اند، البته روش‌های نظرسنجی و کنترل پیشگیرانه و مهندسی سیاسی و اجتماعی نیز پیشرفت کرده است؛ با وصف این وقتی تهدیدها نیز به مثابه یک برابر نهاد، با تجهیز خود به دانش و تجربه سازماندهی و ابزار مجهز می‌توانند دستگاه سنگر مقدم و دژ پشت سر را غافلگیر کنند.

در هیچ شرایطی نباید پدیده‌های سرعت، همه‌گیری، خودهم‌افزایی، بهینه‌سازی و تجربه‌آموزی، ریشه‌ای بودن بحران - تهدید، سازمان‌دهی، نظریه، رهبری و جنبه‌های کمی و جمعیتی بحران را نادیده گرفت. این‌ها نیز شاخص‌های معین‌کننده مفهوم و مرزهای بحران - تهدید به شمار می‌آیند.

۲) طبقه بندی بحران‌ها از حیث پدیدارشناسی

اجازه بدهید پیش از آغاز این قسمت از بحث، یک ردیف بندی کلی اما نه چندان دقیق را معرفی کنم. این ردیف بندی به مراحل پی در پی ظهور و گسترش اختلال اجتماعی مربوط می شود.

الف) نابهنجاری و ملایمات روبه رشد که ریشه در مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تعارض های فرد و گروه و طبقه با جامعه و قدرت و مناسبات تولیدی دارد.

ب) نارضایتی های گسترده که جنبه درونی دارند و به دلایل مختلف امکان بروز نمی یابند.

ج) نارضایتی های آشکار که در نوشته ها، گفت و شنودها، حرف و حدیث ها، شایعات، ارتباطات شفاهی و کتبی و جز آن تبلور می یابد.

د) ناآرامی هایی که به صورت تظاهرات آرام، اغتشاش ها، تنش های اجتماعی و موثر، هرج و مرج، شورش های خودانگیخته، حرکت های جمعی سازمان یافته و جز آن بروز می کند، یک نقطه عطف و مرحله جدی در بحران است که در آن قدرت سیاسی به خطر می افتد، تعادل اجتماعی به هم می خورد و امنیت و سلامت جمعی در معرض مخاطره قرار می گیرد.

ه) این حرکت ها یا به رشد آگاهی ها، ارتقای منزلت اجتماعی گروه ها، تجربه اندوزی و کسب موقعیت سیاسی و اجتماعی می انجامند یا سرکوب می شوند و یا خودبه خود مستهلک می شوند تا در جای دیگر سر برون آورند. به هر حال عالی ترین مسیر حرکت، عبارت است از رشد انتقادات، آگاهی ها، درخواست ها و فشارهای با برنامه، سازمان یافته و سنجیده ای که اگر از راه های مسالمت آمیز به هدف نرسند و تحول ساختاری ایجاد نکنند ناگزیر به انقلاب منجر می گردند. به هر حال بحث من به مراحل نابهنجاری، نارضایتی پنهان، نارضایتی آشکار، ناآرامی و بحران مربوط می شود.

طبقه بندی پدیدارشناسی بحران را می توان بر حسب ضوابط زیر به صورت های یاد شده

توضیح داد :

۲-۱) طبقه بندی بر حسب آشکاربودگی بحران

با این ضابطه، نابهنجاری، ناآرامی و بحران را می‌توان به سه نوع زیر تقسیم کرد:

الف) شورش بی صدا (که آن را شورش سفید نیز، نامیده‌ام)

ب) ناآرامی یا تنش‌های نسبتاً آرام و کم صدا

ج) شورش با فریاد

در شورش بی صدا وجود تعارض‌ها و نابهنجاری‌ها، افراد را به سمت حرکت جمعی سوق نمی‌دهد، بلکه به سرعت به پیدا کردن راه فرار شخصی و فردی هدایت می‌کند. از آنجا که این راه‌ها در متن بی‌عدالتی نظام سرمایه‌داری به طور کلی معطوف به توفیق همگان نیست بنابراین چه بسا حاصلی جز انحراف و آسیب‌های اجتماعی دربر نداشته باشد. روی آوردن بیش از حد و گسترش یابنده جوانان به سمت مواد مخدر از نمونه‌های مهم آن است. به ویژه در کشور خودمان توجه داشته باشیم که فقر و تبعیض و محرومیت رفاهی جوانان در کنار نبود امکان اعتراض و انتقاد سازمان یافته سیاسی عامل همدردی در این گرایش است (رئیس دانا، ۱۳۸۱: ۱۰۰-۹۲) (Raisdana, 2000: 149 - 160).

ناآرامی‌ها یا تنش‌های آرام، همان واکنش به نابهنجاری و تعارض‌های درونی جامعه است که به دلیل شرایط فرهنگی، سیاسی و امنیتی و گاه به گاه در موارد مقتضی و به دنبال بروز وقایع یا تصمیم‌های سیاسی، شکل می‌گیرد (نمونه آن جریان دانشجویی تیر ماه ۷۸ و خرداد ۸۲ است). پایین بودن آستانه تحمل مردم در کنار ناامنی‌ها و پراکندگی گروه‌های اجتماعی، معمولاً این گونه ناآرامی‌ها و بحران‌ها را پدیدار می‌سازند.

شورش‌های با فریاد، به عنوان حرکت‌های جمعی خود انگیخته یا سازمان‌یافته، زمانی شکل می‌گیرند که آستانه تحمل پایین بوده و فشارها بالا باشد؛ همچنین حس نارضایتی بین افراد جامعه به سرعت انتقال یافته و شرایط محیطی نیز آماده باشد. عده‌ای ممکن است اغتشاش‌های فوتبال یا جریان‌های دانشجویی تیر ۷۸ و خرداد ۸۲ را از این نوع تلقی کنند. به هر حال امکان ارتباط، تبادل و احساس نارضایتی می‌تواند به طور سریع به این نوع شورش‌ها دامن بزند، که همجواری، همزیستی و نزدیکی محیطی در جوامع از عوامل تشدید کننده آن

هستند.

اما فراموش کردنی نیست که اعتصاب‌ها و خیزش‌های معین می‌تواند پس از مدت‌ها تحمل فشار و به موجب خواست آگاهی‌ها مبتنی بر حقوق اجتماعی و مدنی و حقوق بشر شکل بگیرد. در این صورت معلوم نیست که بتوانیم بر آن نام شورش کور بگذاریم، هرچند ممکن است این اعتصاب‌ها و ناآرامی‌ها بحران‌زا باشند، اما از سوی مجریان و سازمان‌دهندگان آن برای حل مشکلاتی که مسئولان رسمی قادر یا مایل به حل آن‌ها نیستند، به راه می‌افتند.

۲-۲) طبقه بندی بر حسب شدت بروز (خشونت)

این طبقه بندی صرفاً جنبه شکلی دارد و با ضابطه‌هایی چون شمار فعالان، شدت واکنش فیزیکی و اعتراض و سرعت همه‌گیری انجام می‌گیرد. تا آنجا که من بررسی کرده‌ام تعریف دقیقی برای شدت بروز و جریان ناآرامی‌های اجتماعی ارائه نشده است. معلوم نیست که معنای واقعی خشونت چیست و از حیث فیزیکی، لفظی، نوع درگیری و برخورد با پلیس، چه ماهیتی باید داشته باشد تا خشونت تلقی شود. مثلاً ممکن است در جریان یک ناآرامی کسانی مجروح شوند و شماری شیشه شکسته شود و با پلیس درگیری منجر به ضرب و جرح صورت گیرد. اما ممکن است در پی یک شورش آرام، چند فقره ترور صورت بگیرد. واقعاً معلوم نیست درجه خشونت کدامیک بیشتر است. وقتی پلیس مداخله می‌کند و باطوم یا گاز اشک آور یا گلوله پلاستیکی یا گلوله واقعی به سمت تظاهرکنندگان شلیک می‌کند یا فقط به دستگیری و عقب‌رانی آن‌ها اقدام می‌کند یا زمانی که تظاهرکنندگانی که خود را محق می‌دانند، نسبت به برخورد پلیس واکنش تدافعی یا تهاجمی نشان می‌دهند، واقعاً کدام یک و به چه اندازه خشونت داشته‌اند؟

معمولاً حکومت‌هایی که نتایج حاصل از کار و اقدامات و سیاست‌های فشارآور و محرومیت‌زا و ناراضی‌تراش خود را تقبل نمی‌کنند، سعی می‌کنند با «برجسب زنی» از پیش ساخته هر نوع حرکت تظاهراتی را یک جریان خشونت سازمان یافته یا اقدام «اراذل و اوباش»

قلمداد کنند. اما واقعیت این است که اقدام اراذل و اوباش در حمله به تظاهرات، به ویژه تظاهرات آرام یا مجوزدار، حتماً خشونت است، اما حرکت تدافعی تظاهرکنندگان یا برخورد منطقی آنان با اعتصاب شکن‌ها، لزوماً نمی‌تواند خشونت باشد.

برچسب زنی‌ها می‌توانند بیانگر درجه خشونت واقعی یا نتیجه تبلیغات دولت‌ها باشند، برای این که شورش رو به بحران، به همدلی‌های اجتماعی نیانجامد.

به هر حال واژگان زیر در قلمرو بحث ما شناخته شده‌اند:

اعتصاب (Strike)، تظاهرات (Demonstration)، هم‌دیداری (Meeting)، شورش (Revolt)، جنبش (Movement)، قیام (Upheaval)، هرج و مرج (Chao)، آشوب (Riot)، خرابکاری (Sabotage)، فعالیت زیرزمینی (Underground Action)، اغتشاش (Disturbance)، تهییج (Agitation)، ناآرامی (Restlessness)، خشم (Furious)، اضطراب (Anxiety)، تنش اجتماعی (Social Tension)، تشنج (Convulsion)، بلوا (Riot, Calamity)، طغیان (Rebellion) و البته من «فرآیند انقلاب» (Revolution) را در میان این فهرست جای نمی‌دهم.

قابل توجه است که دوام ناآرامی می‌تواند درجه خشونت آن را زیاد یا کم کند، اما به هر حال بالا بودن درجه نارضایتی و پایین آمدن آستانه تحمل مردم، امکانات خشونت زایی و ناآرامی‌ها را بیشتر می‌کند. البته بررسی‌های زیادی نشان داده‌اند که خشونت تنها در مواردی که دستاوردهای قاطع به بار می‌آورد، رضایت جامعه را جلب می‌کند (گرتد، ۱۳۷۷: ۴۵ - ۴۴) و آن وقتی است که شرایط به سمت یک انقلاب امید بخش حرکت می‌کند. به هر حال افزایش نارضایتی عمومی - به ویژه اگر تظاهر بیابد - موفقیت ناآرامی‌های معطوف به بحران را محتمل‌تر می‌سازد.

نباید چندان به برچسب زنی‌ها توجه کرد. زیرا امروز که اطلاعات درست و فراوان به خوبی می‌توانند به چرخش درآیند دولت‌ها نمی‌توانند به سادگی ناآرامی‌ها را به هرج و مرج طلبی منتسب نموده و به آن‌ها برچسب بزنند. هرچند که امروزه ماشین تبلیغات دولتی نیز پیچیده‌تر شده و ممکن است در واژگونه جلوه دادن انگیزه‌های واقعی ناآرامی و نوع سازمان

دهی آن موفق باشد.

سازمان دهی خردمندان و دموکراتیک می‌تواند با انگیزه‌های عمیق و درخواست‌های اجتماعی گره بخورد و جریان ناآرامی را از بحرانی که موجب هراس مردم می‌شود به بحرانی برگرداند که دولت‌ها و تصمیم‌گیرندگان را به اصلاح امور می‌کشاند.

۳-۲) طبقه بندی برحسب سازمان یافتگی

در این مورد به‌سادگی می‌توان ناآرامی‌ها و بحران‌ها را بر حسب پیچیدگی درجه سازمان‌یابی آن‌ها طبقه بندی کرد. چه بحران‌هایی که محصول شرایطاند و چه آن‌ها که برای دستیابی به هدف‌های خاص تولید می‌شوند ممکن است دارای درجه بندی‌های مختلفی از حیث رشد سازمان، ساختار سازمانی و مقررات باشند. گاه هسته‌ای کوچک دست به شورش بزرگ می‌زند، زیرا زمینه اجتماعی برای این امر مساعد است. اما گاه یک سازمان سیاسی پخته دارای سلسله مراتب و نظام نظارتی و کنترل نمی‌تواند یا نمی‌خواهد جریانی به راه اندازد. هرچه سازمان یافتگی پیچیده‌تر، خردمندان‌تر، دموکراتیک‌تر و مبتنی بر خواست‌های ژرف گروه‌ها و طبقات اجتماعی باشد، وضعیت می‌تواند جامعه را به بحران و تحول نزدیک‌تر کند. اما این بحران چنان که گفتم ممکن است بحرانی نجات بخش در مقابل بی‌عملی، ناتوانی و توجیه ناپذیری نظام حاکم باشد.

۳) طبقه بندی بحران‌ها از حیث انگیزه

آخرین طبقه بندی بر حسب انگیزه‌ها را صرفاً فهرست وار بیان می‌کنم زیرا می‌خواهم از میان آن‌ها نوع خاصی از انگیزه‌ها را برای ادامه بحث و موردیابی آن در ایران برگزینم.

۳-۱) انگیزه‌های اجتماعی مشخص

شماری از ناآرامی‌ها و اغتشاش‌های بحران‌زا انگیزه‌های اجتماعی شناخته شده‌ای داشته و پیشینه فشار و نارضایتی را به همراه دارند. نمونه این انگیزه‌ها، بحران‌هایی است که توسط

نارضایتی‌های برون‌ریز و ناآرامی‌های گسترش‌یابنده و پرشور گروه‌های اجتماعی (مانند زنان یا جوانان که با محرومیت‌های اجتماعی و قانونی و خشونت‌های متداول روبرو هستند) رخ می‌دهد. معمولاً انگیزه‌های سیاسی یا قومی را با آنکه به شدت ماهیت اجتماعی دارند، در این گروه طبقه بندی نمی‌کنند و صرفاً به خاطر اهمیت‌شان آن‌ها را جدا می‌کنند. انگیزه‌های اجتماعی ممکن است با جنبه‌های سیاسی نیز آمیخته باشند. شورش‌های خراسان، قزوین و فارس بر سر اعتراض به تقسیمات کشوری را می‌توان از این نوع به حساب آورد.

۲-۳) انگیزه‌های اجتماعی عمومی، پنهان و دیر آشنا

این انگیزه‌ها که معمولاً از سوی کارشناسان و کاوشگران اجتماعی شناخته می‌شوند حاصل فشرده شدن انواع نارضایتی‌هایی هستند که چه بسا خود را در بهانه‌هایی به جز آنچه انتظار می‌رود نشان می‌دهند؛ ناآرامی‌ها و تظاهرات ناگهانی فوتبال که چندی پیش در مناطق غربی تهران رخ داد از این گونه‌اند. نارضایتی‌های سیاسی برای اکثریت یا برای گروه‌های سنی و شغلی و جنسی خاص ممکن است در این رده قرار بگیرند.

۳-۳) انگیزه‌های قومی، فرهنگی و دینی

ممکن است شورش‌ها و تظاهرات و حتی بلوآهایی بر سر مسائل و تعارض‌ها و خواست‌های قومی پدید آیند. قومیت‌هایی که مورد ستم قرار می‌گیرند و احساس تبعیض به رنج درونی جمعی آن‌ها تبدیل شده است یا اقلیت‌های دینی یا گروه‌هایی که در اکثریت هستند، اما بینش و رویکرد فرهنگی خاص دارند، می‌توانند انگیزه‌های لازم را بیابند. در ایران پس از سال ۱۳۵۷ تا کنون گروه‌های فرهنگی که به نوعی با جریان‌های قدرت مرتبط بوده‌اند، به دفعات دست به تظاهرات، اغتشاش، یا ضد تظاهرات و حرکت‌های خشن و اعتصاب شکن زده‌اند. اما اعتراض‌های قومی نیز مانند آنچه بارها در کردستان رخ داده و می‌دهد در ایران کم نبوده‌است و نمونه آن تظاهرات خودانگیخته سه سال پیش در اعتراض به دستگیری اوجالان و آخرین آن چندی پیش برخورد با نیروهای انتظامی در سردشت بود. برخوردهای

آسوری‌ها، ارمنی‌ها، کردها (وابسته به گروه اسماعیل آقاسمیتقو) و آذری‌ها در آذربایجان به ویژه ارومیه، خوی، مرند، مهاباد در دهه سوم قرن بیستم را می‌توان از نمونه‌های خشونت بار به حساب آورد. نافرمانی و شورش دادشاه و یارانش در بلوچستان که منجر به دستگیری و قتل دو نفر آمریکایی توسط دادشاه و برخورد با نیروی انتظامی و تصرف چند پاسگاه و چندین ماه رودرویی شد نمونه‌ای از حیث اجتماعی قومی، نسبتاً محدود، اما مهم و نمایانگر بود. شورش‌های دینی و قومی پس از فروپاشی دولت رضاشاهی در سال‌های ۲۲-۱۳۲۱ با مسلح شدن ایلات و از سرگیری کوچندگی بالا گرفت.

به هر حال اعتراض‌ها و شورش‌های دینی و اقلیت‌ها در ایران به درستی تعریف نشده است. جنبش دینی ۱۵ خرداد ۱۳۴۱- که در واقع جنبه‌ای سیاسی داشت - یک ناآرامی و قیام بسیار گسترده تهرانی اما کوتاه مدت بود. جنبش‌های دینی اقلیت‌ها در ایران در واقع امکان و جسارت بروز ندارند. اما در قرن ۱۹ بارها شاهد جنبش بابیه و شورش‌ها و بلواهای بهائیان مثلاً در شهرهایی مانند زنجان بوده‌ایم.

۳-۴) انگیزه سیاسی

انگیزه سیاسی معین از میان شایع‌ترین علل ایجاد تحرک و ناآرامی اجتماعی است. خواست‌های دموکراتیک و خواست‌های حزبی از مهم‌ترین تعیین‌کننده‌ها و علت‌های کشاندن جامعه به سمت ناآرامی‌اند. ملت‌ها و جوامع، بسته به درجه رشد آگاهی سیاسی، به حدی از ژرفا و گستره خواست‌های توسعه سیاسی مانند آزادی اندیشه و بیان، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات، آزادی تشکل و آزادی سیاسی نائل می‌آیند. روابط پیچیده‌ای بین ساختار قدرت و رشد خواست‌های سیاسی وجود دارد که نتیجه آن تعیین زمان، مکان، گستره ژرفا و دوام تظاهرات است. وقتی خواست‌های سیاسی به طور جدی مطرح می‌شوند بی‌برو برگرد خشونت‌های سیاسی از دو طرف (پلیس و تظاهرکنندگان) احتمال وقوع می‌یابند. اما موارد زیادی دیده شده است که خشونت و کشاندن جامعه به بحران محصول مهندسی سیاسی، دست کاری و توطئه مستقیم و نامستقیم مدیران جامعه و نمایندگان و وابستگان و

دارودسته‌های نیروهایی بوده است که منافع سیاسی و اقتصادی خود را با گسترش آزادی‌ها در تعارض دیدند، و این پدیده به شدت قابل تکرار است.

به دفعات تظاهرات سیاسی مردمی در ایران اجازه لازم را دریافت نکرده و اگر هم با مجوز یا بی‌مجوز بوده با مداخله خشونت بار گروه‌های فشار روبرو شده است. آستانه تحمل این گروه‌ها که وابستگی آن‌ها به قدرت قطعیت دارد، آنقدر پائین است یا مصنوعاً پایین آورده می‌شود و آنقدر بیانگر شکنندگی و آسیب‌پذیری درونی ساختار قدرت است که حتی سخنرانی‌های درون محیط‌های بسته دانشگاهی، بارها مورد تهاجم و حمله قرار گرفته، بی‌آنکه پلیس یا مسؤولان دخالتی برای بازداشتن حمله‌وران کرده باشند.

نمونه‌های دیگر بحران و ناآرامی به مسئله استقلال ملی و مداخله‌های بیگانه مربوط می‌شود. نهضت ملی کردن نفت در اواخر دهه ۲۰ و اوائل دهه ۳۰ میلادی به دلیل مداخله‌ها و توطئه‌های دربار، بازاریان، روحانیان وابسته، شرکت نفت ایران و انگلیس و جاسوسان انگلیسی از یک سو و سازمان نیافتگی و وجود اختلاف‌نظر در جناح‌های آزادی‌خواه، استقلال طلب و چپ‌گرا از سوی دیگر، موجبات تشدید بحران را فراهم می‌کرد. اما اصل قضیه به توطئه‌های نیروهای داخلی و خارجی مربوط می‌شد که از حرکت سوسیال دموکراتیک و استقلال طلبانه جنبش ملی به وحشت افتاده بودند.

واقعیت این است که بخش قابل توجهی از بحران‌های سیاسی که به دنبال مداخله‌های جمعی مردمی و تلاش آنان برای به ثمر رساندن درخواست‌هایشان ناشی می‌شود، ریشه در مسائل اقتصادی دارد. حتی اگر مسائل اقتصادی نقش اصلی نداشته باشند یا عامل اصلی به حساب نیایند، وقتی رو در رویی سیاسی شروع می‌شود، انگیزه‌های طبقاتی و اقتصادی نیز به تشدید اوضاع و به کشاندن نیروهای بیشتر به میدان کمک می‌کند.

جنبش اجتماعی آذربایجان ۲۵-۱۳۲۴ صرف نظر از تمایلات تجزیه طلبی و وابستگی به دولت استالینی که در میان شماری از رهبران وجود داشت و بر مسیر جنبش تاثیر می‌گذاشت آمیزه‌ای از بحران سیاسی - اجتماعی‌ای بود که پایه اقتصادی نیز داشت. اساساً آن جناح از فرقه دموکرات آذربایجان که تحت رهبری پیشه‌وری بود - و آخرین یادگار آن، صفر

قهرمانیان بود که سی سال زندان و تبعید و تهدید مجازات مرگ را تحمل کرده اما تسلیم نشده بود. اساساً جریانی تجزیه طلبانه به شمار نمی‌آمد بلکه در چارچوب اعتقاد به حاکمیت یگانه در ایران طرفدار خودمختاری و مبارزه با ستم طاقت‌فرسای خوانین و اربابان محلی بود. اما مراسم ادای احترام به آن شخصیت در آبان ۸۲ نیز با آشوب‌سازی خشونت بار و هدایت و حمایت شده روبرو شد، تا می‌رفت که به یک ناآرامی ناراضی ساز و بحران‌آفرین تبدیل شود.

اعتصاب مسالمت آمیز کارگران شرکت نفت آبادان و آغاچاری در تیر ماه ۱۳۲۵ که با مداخله ارتش تحت رهبری و نفوذ قوام و عشایر عرب به تحریک خوانین دست نشانده انگلیس در روز دوم به خون کشیده شد، از نخستین اعتصاب‌های گسترده کارگری و در نوع خود تاکنون بی نظیر بوده است (آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۶-۷). این اعتصاب‌ها برای افزایش دستمزد کارگران شکل گرفت که به سرعت به اعتصاب عمومی و درخواست برکناری استاندار خوزستان تبدیل شد. مذاکرات حزب توده (که یک ماه بعد از آن به کابینه قوام راه یافت) و شورای متحده اتحادیه کارگران- بزرگترین تشکل‌های متمرکز کارگری ایران در طول تاریخ - و نماینده حزب دموکرات قوام با شرکت نفت ایران و انگلیس اعتصاب را متوقف و شماری از خواست‌های کارگران را محقق کرد. درباره نقش سیاسی و بازدارنده و حتی ضد اعتصاب‌ها از سوی حزب توده و حزب دموکرات، چه در این اعتصاب‌ها و چه در اعتصاب‌های گسترده ۳۰-۱۳۲۹ آبادان، مسجد سلیمان و آغاچاری نظریه‌ها و خاطرات متفاوتی نقل شده است. اما این اعتصاب‌ها نمونه‌های جدی از خواست‌های اقتصادی کارگری بودند که با یاری حزب توده صورت می‌گرفت و معطوف به هدف‌های جدی ترسیاسی بود. این اعتصاب‌ها زمینه ملی شدن صنعت نفت را فراهم کردند.

۳-۵) انگیزه‌های اقتصادی

شمار تظاهرات و ناآرامی‌ها با انگیزه‌های اقتصادی یا رفاهی معین در جوامع گوناگون فراوانند. در این اعتصاب‌ها و تظاهرات پراکنده شهری دهه شصت و هفتاد خورشیدی (مثلاً درشورش

آب در دولت آباد، شورش تهیدستان در اسلام شهر و نازی آباد، حرکت بی مسکن‌ها در مشهد و شیراز) بر پایه درخواست‌های اقتصادی معین قرار داشتند. در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نیز تهیدستان شهری و حاشیه‌نشینان چندین بار دست به تظاهرات و راه‌بندان زده، خواستار نجات خود از فلاکت و وضع وخیم مسکن و خدمات شهری شدند.

در آنچه به نام بلوای نان در آذر ۱۳۲۱ لقب گرفت و عبارت بود از شرکت هزاران نفر تظاهرکننده، شامل دانشجویان و زنان و بچه‌ها در جلوی مجلس، مردم شعار «یا مرگ یا نان» می‌دادند (فوران، ۱۳۸۲ : ۳۹۸) اما پیرامون این واقعه نظریه‌های زیادی دربارهٔ تعارض‌های سیاسی بین صاحبان قدرت (که یک طرف آن قوام السلطنه و طرف دیگر رقبای درباری او بودند) مطرح شده است. واقعیت این است که عملکردهای سیاسی هر چه بوده باشد، از زمان جنگ کمبودها به شدت بروز کرد، قیمت‌ها چندین برابر شد، تبعیض و فقر بالا گرفت، اقلیت اعیان نان مرغوب و برنج و گوشت و روغن کافی داشتند، اما توده‌های مردم مجبور به خوردن آردهای آغشته به ماسه و خاک اره و خاکستر بودند. وجود مهاجرت شدید به شهرها به ویژه تهران، بر تقاضاهای شهری در کنار فقر و بیکاری گسترده افزوده بود. نان در راس امور اقتصاد عادی مردم قرار داشت. قوام السلطنه در یک مصاحبه مطبوعاتی یک قرص نان روی میز کنفرانس گذاشت و گفت مشکل من این است، اگر این را حل کنم و نان مرغوب در اختیار جامعه قرار دهم بقیه مسائل حل خواهد شد. به این ترتیب در این تظاهرات که ۲۰ نفر کشته و ۷۰۰ نفر زخمی و ۱۵۶ نفر بازداشت شده و ۱۵۰ هزار دلار خسارت به بازار وارد آمد؛ عامل اقتصادی تعیین کننده بود. با وارد کردن گندم به کشور، توسط نیروهای آمریکایی و انگلیسی (متفقین) - که نگران رشد جنبش کمونیستی و طرفداران شوروی در درون این بحران بودند - تظاهرات نیز آرام گرفت.

۳-۶) انگیزه‌های واکنشی

درست است که زمینه‌های مساعد برای آن که جامعه از خود واکنش‌های ناآرامی‌زا و بحران‌زا نشان دهد، می‌تواند ریشه در ساختار اجتماعی - اقتصادی داشته باشد؛ اما گاه تحولات

سریع و بحرانی در واکنش به پدیده‌های خاص آنچنان است که شماری از محققان ترجیح می‌دهند آن‌ها را مستقل از زمینه‌های پدید آورنده‌شان بررسی کنند. برای مثال واکنش اولیه خرداد ماه ۱۳۸۲ دانشجویان به خصوصی‌سازی دانشگاه‌ها و با توجه به تجربه‌های تبعیض آمیز، زشت و سیاست زبان‌رسان تعدیل ساختاری و فساد خصوصی‌سازی و از دست رفتن حاصل تلاش‌ها و ارزش‌های زندگی مردم در چارچوب این سیاست‌ها (به ویژه چشم‌انداز فقر و بیکاری و فساد و تبعیض) می‌توانست جدی و قابل توجه باشد. اما خود واکنش و گسترش آن، چنان سریع بود که شماری آن را دست ساز و تحریک شده و شماری از نوع واکنشی غیر قابل پیش بینی به حساب آوردند.

چوب خوردن حاج قندی، تاجر معتبر بازار، به دست علاء الدوله حاکم تهران را سرآغاز جنبش مشروطه می‌دانند. این در واقع چوبی بود که نمایندگان منافع تجاری انگلیس به اعتبار تجارت سنتی وابسته به روس می‌زدند، اما آستانه تحمل مردم به قدری پایین و نیروی قابل انفجار درونی - مبنی بر درخواست‌های ضد سلطه، استبداد و فساد - آنچنان بالا بود که ناگهان این حرکت، جنبش بسیار بزرگ‌تر و نمایان‌تر از جنبش تنباکو را در تهران ایجاد کرد. اما بسیار سطحی بینانه است که مشروطه را تنها همین تعدی به حریم یک فرد به حساب آوریم و سراسر تاریخ تعارض‌های طبقاتی را نادیده بگیریم.

خبر دستگیری آیت الله خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ یک واکنش ناگهان گسترده و کم عمر پدید آورد، اما با توجه به گذشته، به ویژه کودتای ۲۸ مرداد و ادامه نهضت مقاومت، تشکیل جبهه ملی دوم باید این واکنش را ریشه دارتر بدانیم، هر چند در ایجاد آن هدایت‌ها و ارسال دسته‌های سازمان یافته جدی بود.

جنبش‌های ناگهانی تهیدستان شهری، به خصوص از جانب کسانی که حاشیه‌ای تلقی می‌شوند، معمولاً برای پژوهشگران گمراه کننده می‌شود. واکنش‌های سریع حاشیه‌نشینان نسبت به سیاست‌های محدود کردن آلودگی‌ها و تخریب آلودگی‌ها بدون تامین مسکن ارزان یا مجانی برای آنان، به هر حال ریشه در فقر و فشار سالیان دراز داشت (بیات، ۱۳۷۹: ۹۱-۱۲).

برخی واکنش‌ها گرچه در ظاهر به عوامل اقتصادی و فشارهای زندگی ربط ندارند، اما

واقعا به آن‌ها مرتبط‌اند. به طور مثال: بروز ناگهانی غلیان ناشی از تعصب‌های مذهبی نیز می‌تواند به شورش و ناامنی منجر شود (باز نمونه ۱۵ خرداد ۴۲ را یادآور می‌شوم). نمونه‌های اعتراض گسترده و ناگهانی به تغییر در تقسیم بندی‌های جغرافیایی، اگر نقش سیاسی و مداخله‌های مقامات محلی و صاحبان قدرت را در آن کنار بگذاریم، از نمونه‌های دیگرند. خیر دستگیری، کشته شدن یا مفقود شدن برخی از شخصیت‌های محبوب سیاسی - چه بسا به طور اتفاقی شخصیت‌های محبوب دیگر - به واکنش، ناآرامی و اضطراب معطوف به قیام منجر می‌شود. قتل‌های زنجیره‌ای آذر ماه سال ۱۳۷۷ که در آن آزادی اندیشه و بیان و قلم خون ریز شد، پس از آن که سال‌ها وقایع مشابه را پشت سر می‌گذاشت، ناگهان به دلیل آماده بودن شرایط سیاسی، جامعه را در موجی از خشم و اضطراب فرو برد. همه چیز آماده تحرک و ناآرامی و قیام بود. عوامل متعددی از جمله وعده‌های دولت و افشاگری‌های آن، این حرکت را متوقف کرد، گرچه اثر پذیری اجتماعی و خاطره تلخ جمعی آن باقی مانده است و به طور بالقوه می‌تواند مایه تحرکات بعدی شود.

۳-۷) انگیزه‌های ترکیبی (طرح یک نظریه)

به طور کلی تقلیل انگیزه‌ها و علت‌های بروز ناآرامی، شورش، بحران و نظایر آن به عوامل مجزا و خرد، کار درستی نیست زیرا نمی‌تواند ساختارها و سازوکارهای بحران‌زا را کشف و بررسی کند. اما می‌توان و خوب است که در پرتو تحلیل کلیت ساختار اجتماعی اقتصادی، قانونمندی بحران را در مکان و تاریخ خاص بیان کرد و سپس عوامل اصلی را که به وسیله آن ساختارها برانگیخته می‌شوند، شناسایی و در انتها عوامل مشخص را برای بحران‌های خاص معرفی کرد.

من در این قسمت از بحث به ساختارهای اجتماعی - اقتصادی که اساسا بحران‌زا هستند می‌پردازم. این ساختارها در نظام اجتماعی ناگزیر به کارکردهای تبعیض آمیز، بهره‌کشانه و ستمگرانه منجر می‌شوند در حالی که در همان حال خود آن ساختارها یا سایر ساختارهای موجود در نظام به گسترش آگاهی‌ها و افزایش سطح توقع و درخواست‌ها کمک می‌کنند.

مثلا در یک نظام معین تمرکز قدرت سیاسی، نظامی، قضایی و اقتصادی در اختیار گروه اجتماعی خاص است، و این از ساختار توزیع درآمد و قدرت ناشی می‌شود، اما در همان نظام فرایندهای پویا به صورت کارکرد ساختارهای اجتماعی متضاد و متقابل با ساختار قدرت، به گونه‌ای دیالکتیکی به اندازه و ریشه درخواست‌ها و آگاهی‌ها اضافه می‌کند. نتیجه کارکردهای این دو ساختار یا به عبارت دیگر نتیجه تعارض آمیز (و کارکردهای متفاوت) کلیت ساختار اجتماعی، می‌تواند توان بالقوه و اختلاف پتانسیل اجتماعی پدید آورد و جامعه را برای زدن جرقه‌های کوچک و بزرگ و سهمگین بحران‌ها و انفجارها آماده کند. عوامل اصلی زاینده از سازوکارهای نظام بحران‌زا که به صورت پل ارتباطی زمینه‌های بحران را مهیا می‌سازند عبارتند از:

الف - اختلاف طبقاتی، که می‌تواند به رغم کاهش فقر و محرومیت مطلق پدید آید. اما معمولاً در کشورهای کم توسعه، اختلاف طبقاتی به گسترش فقر نسبی و مطلق، هردو می‌انجامد. اختلاف طبقاتی موجب آمادگی اقبال مختلف برای واکنش‌های اجتماعی به گونه‌های مختلف می‌شود. سبب‌های نهایی ممکن است به طور تصادفی پدید آیند یا از سوی سازمان دهندگان شکل بگیرند یا محصول پویا در اختلاف طبقاتی باشند.

اعتصاب‌های کاری، حرکت‌های تند و ناآرامی و بلوهای تهیستان شهری و تظاهرات نمایندگان روشنفکری و تحصیل‌کردگان شکل‌های بروز متفاوتی دارند، اما همه آنها می‌توانند از اختلاف طبقاتی، فشار بر زندگی مردم، تورم‌های ناشی از سیاست‌های نادرست و جهت‌دار، فساد، بهره‌کشی و جز آن ناشی شوند.

تعارض‌های طبقاتی و اقدام برای تامین منافع طبقاتی اصلی‌ترین کارکردهای مربوط به ساختارهای اجتماعی‌اند که انعطاف لازم را از خود نشان نمی‌دهند و موجب پدید آمدن علت‌ها و زمینه‌های بحران اجتماعی و تشدید آن می‌گردند. شمار فراوانی از علت‌های سیاسی و اجتماعی را در همین ارتباط می‌توان توضیح داد.

ب - مشکلات و تعارض‌های سیاسی که عمده‌ترین آنها مخالفت اساسی دولت‌ها با خواست‌های رشدیابنده سیاسی مردم است. ممکن است دولت‌ها به لحاظ قانونی در

مخالفت با شماری از خواست‌های مردمی، در جایگاه قابل دفاعی قرار گرفته باشند، اما از آنجا که به جز الزام‌های قانونی توجه به خواست‌های مردمی، به خصوص آنچه در نهادها و سازمان‌های اجتماعی تبلور می‌یابد یا از سوی برگزیدگان و نمایندگان طبقات اصلی جامعه مطرح می‌شود نیز برای پاسخ به ضرورت‌ها برای اداره جامعه پویا ضروری است، توجه صرف به مبانی قانونی کارساز نخواهد بود. به هر حال بخش عمده‌ای از این تعارض‌های سیال در کشورهای کم توسعه یافته یا ناپاسخگوی و الزام نداشتن دولت‌ها به رعایت قانون از یک سو و مدیریت تبعیض آمیز و فسادآور از دیگر سو تشدید می‌شوند.

اما بحران‌های سیاسی می‌توانند نیمه کشمکش‌های بحران‌زای بین احزاب، جریان‌های سیاسی و نیروهای مداخله‌گر باشند و جلوه‌های متفاوت قومی، فرهنگی، اقتصادی بیابند. پاکستان نمونه چشمگیر آن است.

ج - تعارض‌های اجتماعی و فرهنگی اساسی مانند درخواست‌های مربوط به حقوق اجتماعی خدمات رفاهی، نیازهای فرهنگی و قومی، تنش‌های ناشی از محرومیت جوانان و زنان و جز آن سازنده‌های اصلی بحران‌اند. اما این محرومیت‌ها نسبی‌اند و بسته به شرایط تاریخی و اجتماعی تغییر می‌کنند. پیچیدگی امر هم در همین است. شاید یک دهم آنچه برای جوانان آمریکا یک نیاز عادی است برای جوانان میهن ما یک نیاز آرزویی، اما مبرم باشد. محرومیت‌های خاص مانند محرومیت جنسی جوانان ممکن است مستقیماً بهانه به دست شورش و ناآرامی ندهد اما می‌تواند زمینه ساز باشد.

تعارض‌های اجتماعی ممکن است به دلیل ساختار نظام طبقاتی و ممانعت و کنترل حکومت‌ها پدید آیند. مسائلی مانند محرومیت از حقوق زنان، خدمات رفاهی جوانان و آزادی اندیشه و بیان، خود را در نقش‌های متفاوت اجتماعی نشان دهند. اما همچنین این تعارض‌ها ممکن است به دلیل تعارض بین ایدئولوژی حاکم و جنبه سخت‌گیرانه و نظارتی آن با خواست‌ها و آرمان‌های فردی و اجتماعی پویا پدید آید. نمی‌توان گفت لزوماً دفاع از ایدئولوژی و ارزش‌ها از سوی مبلغان و نظریه پردازان و اعضای حکومت جنبه اعتقادی و تعصب آمیز دارد، زیرا بخش مهمی از آن، خود، به وابستگی طبقاتی و نظام طبقاتی آنان

مربوط می‌شود.

در جوامع توسعه نیافته و در موارد خاص در جوامع کم توسعه، ممکن است نشانه‌ها و شکل‌هایی از بحران بروز کند که ربط مستقیمی به مسائل مربوط به محرومیت‌ها و تعارض‌های طبقاتی نداشته باشد، اما بی‌شک می‌تواند از دو پدیده اصلی ناشی شود. نخست نابهنجاری اجتماعی که مقوله‌ای نسبتاً مستقل است، اما انواع آن وابسته به انواع نظام سرمایه‌داری است. این نابهنجاری در درجه اول عبارت است از برهم خوردن تعادل و ناکارآمد شدن ساختار موجود در بخش‌های درونی و گریزهای ارزشی رشد یابنده گروه‌های اجتماعی و دوم، اصل تبعیض و بی‌عدالتی که کارکرد یک نظام دموکراتیک تعادل بخش را ناممکن می‌سازد.

هیچکس منکر وجود پیچیدگی اجتماعی، ناآرامی‌ها و بروز خشونت‌های اجتماعی، همراه با دلایل مستقل آن‌ها نیست. اما همین دلایل مستقل را به بهترین وجه می‌توان در متن شرایط اجتماعی - اقتصادی جامعه دریافت و از حیرت زدگی ناشی از پیچیدگی‌های ظاهری و تنوع عوامل و بلا تکلیفی در تحلیل نجات یافت.

۴) انگیزه‌های اجتماعی - اقتصادی بحران در ایران

۴-۱) برانگیزاننده‌ها، نظام اجتماعی

اقتصاد امروز ایران در یک کلام، بطور نسبی از شمار زیادی از نظام‌های اجتماعی - اقتصادی دیگر بحران زاتر است. بحران‌ها از یک سو با تعارض‌های شدید طبقاتی و از دیگر سو با مشکلات سیاسی و بالاخره با نابهنجاری‌های اجتماعی مرتبط‌اند.

تعارض‌های طبقاتی نه مستقیم به صورت نبرد سیاسی طبقاتی - که اکنون کمتر عینیت دارد - بلکه بیشتر به صورت بروز اختلال‌های اقتصادی و ساختاری، خود را می‌نمایانند. فقر، محرومیت، بیکاری، تورم و افت قوه خرید (به ویژه قدرت خرید فرد و حقوق بگیران) پدیده‌هایی نیستند که صرفاً ناشی از این یا آن سیاست نادرست باشند بلکه به جز آن، عمدتاً از ساختار و توزیع قدرت اقتصادی و سیاسی ناشی می‌شوند. (رئیس دانا، ۱۳۸۲ و راغفر، ۱۳۸۲). شمار فزاینده اعتصاب‌های کارگری که معمولاً از سوی بخش‌های صاحب

قدرت حاکمیت به رسمیت شناخته نمی‌شوند، ناآرامی‌های معلمان، تنش‌های دانشجویی و شورش‌های ناگهانی تهیدستان شهری بیشتر از بقیه موارد خود را نشان داده‌اند.

نظام آمارگیری معینی برای نشان دادن شمار اعتصاب‌ها و تظاهرات و بررسی‌ها و گزارش‌های قابل اتکای رسمی، علمی و نظرسنجی شده برای میزان نارضایتی‌های ناشی از عوامل اقتصادی یاد شده در دست نیست. اما واضح است که افزایش شمار بیکاران از ۱/۴۵ میلیون به ۳/۳ میلیون در فاصله آبان ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۸۲ با توجه به عدم پرداخت‌های بیمه بیکاری و قرار گرفتن بیکاران در زیر خط فقر نمی‌تواند و نتوانسته است در جامعه ایران بدون تنش و پاسخ، به صورت ناآرامی و اغتشاش و تظاهرات و جز آن، باقی بماند.

شمار فقیران مطلق و نسبی در ایران افزایش یافته است. شمار خانواده‌هایی که هزینه سالانه‌ای کمتر از هزینه متوسط دارند، کماکان رو به افزایش است (رئیس دانا، ۱۳۸۲: ۱۵۷ - ۸۸). جوانان دانشگاهی شاهد افت سطح زندگی و بیکار ماندن فارغ التحصیلان هستند. این نیز بنا به بررسی‌های متفاوت به عمل آمده زمینه را برای واکنش‌های بحران‌زا آماده کرده است.

تورم و فشارهای هزینه زندگی، به ویژه مسکن، از جنبه‌های بحران‌زای جدی است. اما از آنجا که بی‌مسکن‌های طبقه متوسط همانند تهیدستان حاشیه نشین نیستند که یک جا و دسته جمعی واکنش نشان دهند، این بحران خود را کماکان پنهان کرده. اما امکان سر برآوردن دارد.

مشاهده تبعیض و فساد ماندگار که عملاً هیچ اقدام جدی نسبت به آن صورت نمی‌گیرد و خشم و اضطراب و تنش اجتماعی ناشی از آن که با قدرت نمایی نادیده انگاشته می‌شود، از عوامل بحران‌زاست. شاید کسی شاهد تظاهرات و هم‌دیداری و آشوب علیه فساد و تبعیض نبوده است، اما همه می‌دانند چرا با نخستین بروز علائم تشنج اجتماعی، ناگهان گروه‌های محروم در کنار تحصیل کرده‌ها به ویژه زنان و جوانان قرار می‌گیرند و به جنبش می‌پیوندند. حساسیت و آمادگی به هم پیوستگی تشنجی و شورشی به دلیل وجود فساد و تبعیض و کبر و بالانشینی‌ها در ایران بسیار زیاد است.

نکته جالب توجه بروز و گسترش انحراف‌های اجتماعی است که یا از نابهنجاری اجتماعی، به‌ویژه خشم، تنش، احساس درماندگی و واماندگی ناشی می‌شود (که خود با نظام طبقاتی و ناعادلانه پیوند دارد)، یا مستقیماً از فقر و درماندگی و تبعیض مایه می‌گیرد. گسترش مصرف مواد مخدر، نمونه بارز آنست (رئیس دانا، ۱۳۸۱: ۱۰۹-۹۳). در این مورد باید بروز پدیده‌های خشونت، تن فروشی، بزهکاری کودکان و نوجوانان، افزایش کودکان خیابانی و کودکان کار را نیز از پیامدهای جدی فقر، درماندگی و محرومیت به حساب آورد.

از آنجا که وعده‌ها و اقدام‌ها برای توسعه سیاسی، به رغم دستاوردهای مشخص و محدود آن، نتوانسته‌اند به گسترش و ژرفایابی دموکراسی و آزادی‌اندیشه و بیان و امکان اظهار نظر برای تغییر مسالمت آمیز اوضاع و رفع موانع رفاهی جوانان و محرومیت‌های اقشار مختلف بیانجامد خلاء بی اعتمادی میان دولت و گروه‌های مختلف اجتماعی به‌ویژه آگاهان و فعالان اجتماعی و سیاسی بالا رفته است. شماری از دستگاه‌های کنترل، انتظام و امنیت به شدت نسبت به هر حرکت انتقادی و مستقلانه و تشکل‌های مدنی و صنفی بدبین هستند. روزنامه‌ها که امکان بیان دردها را به گونه‌ای آشکار و مستدل و رضایت بخش فراهم نمی‌کنند و به تدریج از حیث کیفی افت کرده و کم رنگ می‌شوند، راه را برای بیان دردها و «اشک ریزی نزد خودی‌ها» (عبادی، ۲۰۰۳) می‌بندند. اما از آنجا که در همین نظام بنا به واکنش‌های گریز ناپذیر اجتماعی، آگاهی‌ها و مطالبات مشروع و تمایل به آزادی و تشکل‌ها بالا می‌گیرند، نتیجه امر چیزی جز حمایت برای وارد شدن جمعی به جرگه ناآرامی و تظاهرات نیست که آن هم معمولاً از سوی گروه‌های فشار یا دسته‌جات بلواگر یا عوامل همکار به خشونت کشیده می‌شود.

۲-۴) تحول در روند بحران‌های اجتماعی

قانونمندی بروز و شدت‌یابی بحران در کشور، تاکنون به‌طور دقیق شناخته نشده است، گرچه کتاب‌های تاریخی با ارزش به ویژه در زمینه بحران‌های سیاسی و اقتصادی و تاریخ تحول اقتصاد سیاسی ایران - که به بهترین وجه می‌تواند بر انگیزه و سازوکارهای بروز

ناآرامی‌ها پرتو بیفکند - نوشته شده است. در واقع آنچه‌ان که در بحران‌های اقتصادی شاهد هستیم، نباید انتظار داشت که در بحران‌های اجتماعی توفیق حاصل آید؛ اما یافته‌هایی چند تاکنون بنا به تجربه و نظر به اثبات رسیده‌اند.

الف - ناآرامی‌ها، به‌ویژه ناآرامی‌های عمیق و معطوف به بحران عمدتاً به دلیل فشارهای اقتصادی و تبعیض‌آمیز و بلافاصله پس از آن به دلیل خواست‌های دموکراتیک و مربوط به حاکمیت ملی به وقوع پیوسته‌اند. ناآرامی‌هایی را که تنش، بحران‌های گذرا، شورش کور، بلوا و هرج‌ومرج می‌شوند می‌توان با دلایل نسبتاً سطحی‌تر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و قومی توضیح داد. در مقابل، ناآرامی‌های ویرانگر و بلواها و آشوب‌های ناگهانی و خود انگیزه که ممکن است به بحران بیانجامد یا نه، از طریق نابهنجاری‌ها و فشارهای اجتماعی و نارضایتی‌های متراکم تعریف می‌شوند. در هر صورت این عوامل می‌توانند زمینه را برای بروز ناآرامی‌های اصلی مهیا کنند.

ب - چه بسا تعارض‌ها، فشارها و نابهنجاری‌ها به عوض بحران‌های آشکار، آشوب، بلوا، تظاهرات، اعتصاب‌ها و درگیری‌ها، راه به درون گرایشی‌های خطرناک مانند مواد مخدر می‌برند. در این صورت من از آن به عنوان «شورش بی صدا» یا «شورش سفید» نام می‌برم.

ج - اگر حتی قرار باشد تحول ساختاری و حرکت به سمت مردم سالاری و عدالت و سلامت اجتماعی پیشه حکومت باشد، حتی در آن صورت در برابر توطئه‌های خارجی و قدرت‌پرستان و سلطه‌طلبان داخلی، مدیریت کنترل بحران امری پیچیده و نیازمند مهندسی اجتماعی و سیاسی است. اما این گونه مهندسی نیز چه بسا در مقابل انفجار تعارض‌های عمیق اجتماعی - اقتصادی و بروز انقلاب‌های توانمند رنگ می‌بازند. اما مدیریت امنیتی و پلیسی بی‌پشتوانه همکاری‌های اجتماعی و سیاسی و جلب رضایت افکار عمومی و فعالان و شخصیت‌ها و نهادها، امری موقتی بوده است که موجب می‌شود ناآرامی به زیرزمین برود و در جای دیگری با ایجاد گسل‌های بزرگتر سر بیرون آورد.

د - وقتی محوریت ناآرامی به اقلاری که کاملاً زیر فشار اقتصادی هستند و امید چندانی به بهبود اوضاع ندارند منتقل می‌شود (مانند طبقه کارگر) یا وقتی روشنفکران، معلمان،

تحصیل کرده‌ها، دانشجویان و دانش‌آموزان محوریت خواست‌های دموکراتیک و آزادی‌های فردی و اجتماعی سرکوب شده را به عهده می‌گیرند، ناآرامی‌ها بیشتر به سمت اغتشاش و بحران راه یافته و گسترده و ژرف‌تر می‌شوند.

ه - ناراضیاتی‌های فردی و گروهی پراکنده می‌توانند بر حسب تصادف یکی از ناآرامی‌ها را نماینده خواست‌های خود قرار داده به آن بپیوندند.

و - در ایران مداخله گروه‌های فشار، بلواگر، ضربه‌زن، اغتشاش‌آفرین و اعتصاب‌شکن عامل اصلی و شناخته شده‌ای برای مقابله با آخرین مرحله بروز بحران بوده‌اند. بدینسان از آنجا که تعلق این گروه‌ها به صاحبان قدرت محرز و نحوه عملکرد آن‌ها شناخته شده است، بنابراین روز به روز بحران‌ها به سمت حرکت‌های زیرزمینی، بروز ناگهانی در جای دیگر و همه‌گیری شورش بی‌صدا، حرکت می‌کنند.

ز - عامل وحشت ناشی از دستگیری، حبس، آزار دیدن و محروم شدن از امکانات اجتماعی و اقتصادی از میانه دهه دوم قرن سیزده خورشیدی، (وقتی دولت رضاه شاه خود را ناگزیر از سرکوب حزب کمونیست دید) تاکنون ایفای نقش کرده است. این نقش اما در برهه‌های به اصطلاح نفس کشیدن سیاسی رنگ می‌بازد و موجب گسترش آگاهی‌ها و تجربه‌ها می‌شود. در مجموع این عامل ممکن است بر سر راه سازماندهی تظاهرات آرام، اعتصاب و سازمان‌دهی برای درخواست‌ها مانع ایجاد کند، اما در عوض راه را برای شروع جنبش‌ها، اعتراض‌ها، شورش‌ها و حرکت‌های خشونت‌بار ناگهانی و غافلگیرکننده باز می‌کند. تجربه‌های گذشته این را به اثبات رسانده‌اند.

ح - صرف‌نظر از دوره‌های خاص، مانند میانه دهه بیست قرن جاری خورشیدی (دوره ملی شدن نفت) سال‌های ۵۶ تا ۵۹ که ناگهان ناآرامی، تظاهرات و بحران‌های اجتماعی سیاسی رشد کردند، این بحران‌ها در دوره‌هایی دچار توقف و در هم فرو رفتگی بوده‌اند. اما از میانه دهه هفتاد به رغم برخی رعب و وحشت‌آفرینی‌ها و حضور نمایندگان بلوا و سرکوب و فشار، روند بروز تظاهرات جمعی روندی رو به رشد بوده است. نمونه تجمع‌های ساده دانشجویی نشان می‌دهد که اگر کارکردهای دموکراتیک فراگیر نشوند، بروز ناآرامی‌ها

و ناآرامی‌های منجر به بحران جدی‌تر خواهد شد.

ط - خشونت می‌تواند در فرایندهای انقلابی (که راه ناگزیر نجات از ستم خودکامگی و بازدارندگی و سرکوب بی وقفه ارزش‌های انسانی است) وجود داشته یا نداشته باشد (کوهن، ۱۳۸۰: ۵۸ - ۵۶). امر خشونت به تنهایی گونه‌شناسی بحران‌ها را در ایران نشان نمی‌دهد. انقلاب با کمترین میزان خشونت (حتی با قبول نظریه مائوتسه تونگ: اجتناب‌ناپذیری برخی انواع خشونت در انقلاب‌ها) می‌تواند پدید آید و به همین دلیل نابسامانی‌هایی وجود دارند که از خشونت پرهیز می‌کنند اما دلیلی نمی‌بینند که جلوی بروز بحران در قدرت فعال شدن نیروهای مردمی را بگیرند.

۵) جمع‌بندی: نظریه بحران و پیش‌بینی آن در ایران

درست است که سرکوب هر کدام از ارزش‌های انسانی می‌توانسته است به ناآرامی و خشونت بکشد، اما مفهوم ارزش‌های انسانی با رشد مادی و آگاهی‌ها در طول تاریخ در کشور ما تعریف شده است. در کشور ما نیز چنان که لاسول و کاپلان (Laswell and kaplan, 1950) بیش از پنجاه سال پیش نشان دادند بی‌ثباتی سیاسی تا حدی از ناهماهنگی در توزیع ارزش‌ها ناشی می‌شود. هر چه به سمت پیچیده‌تر شدن روابط اقتصاد سرمایه‌داری وابسته امروزی حرکت می‌کنیم ناموزونی توزیع ارزش‌های اقتصادی و عدم تعادل‌ها، در ایجاد ناآرامی‌های اجتماعی، بحران‌زا و نقش‌آفرین‌تر می‌شوند. از زمان ارسطو تاکنون به جای ارزش‌های صرفاً اقتصادی، ارزش‌های اقتصادی، به اضافه قدرت مورد توجه بوده است. من گمان می‌کنم مارکس و مارکسیست‌های نو نیز همین سنت را دنبال کرده‌اند، به شرط آنکه قدرت را در معنای عام آن، در قدرت ایدئولوژی‌سازی، در قدرت رسانه‌ها، در قدرت ارباب و سرکوب و توان فریب توده‌ها تعریف کنیم (Rampton, 2003).

مهم این است که بدانیم در ایران شماری از ارزش‌های انسانی در میان طبقات مختلف نقش و سهم و حساسیت برانگیزی بیشتری دارند. طبقات مختلف به انواع گوناگون تحت تاثیر و کنترل قدرت و ارباب و فریب قرار می‌گیرند. وقتی قدرت و ارزش‌های اقتصادی محکم و به

هم پیوسته وحشت خود را از قدرت‌یابی آزادی‌خواهی توام با عدالت و جنبش‌های کارگری با حمایت روشنفکران درک می‌کند، چگونه ممکن است بیشترین اقدام برای کاربرد نیرنگ و زور را برای مهار و از هم گسیختن جنبش‌ها و حرکت‌های جمعی کارگران بکار ببرند. اما ممکن است نتیجه امر، اما شورش‌های کور و بی‌هدف در میان کارگران، روشنفکران، یا تهیدستان باشد.

ترس و ناامیدی از عملکرد صادقانه دولت بر بستر فقر ماندگار و محرومیت از یک سو و تبعیض و افت رفاه اجتماعی از دیگر سو، در ایران، زمینه ساز ناآرامی‌ها و بحران‌های بی‌هدف و ناگهانی بسیاری بوده است. شکاف میان گروه‌های مردم و دولت، دوره‌های کوتاه مدت خلوص یا خلوصی نمایی، تزریق منابع مالی ناشی از فشارهای تورمی یا استقراض به نفع طبقه متوسطی که زودتر به سطح نارضایتی و ناآرامی روی می‌آورند، امتیازهای محدود به افسار پائینی تا دیرتر به میدان آشوب بیایند راه‌های آزموده شده‌ای هستند.

تجربه‌های ۱۲ سال اخیر که در آن توزیع درآمد، بدتر، شمار نادارها، بیشتر، تبعیض و فساد، گسترده‌تر و محدودیت و مهار توام با ارائه آزادی‌های محدود و حساب شده متداول‌تر شد، نشان می‌دهند که شمار ناآرامی‌های فروکش‌کننده یا بحران‌زا و شمار شورش‌ها، آشوب‌ها، اعتصاب‌ها و اعتراض‌های فزونی یافته، ربط زیادی به تدابیر اندیشیده شده نداشته‌اند. درست است که اگر آن تدابیر نبودند ناآرامی‌ها و بحران‌های تکان‌دهنده و تنش‌های فروریزنده بخش‌هایی از قدرت بیشتر می‌شد، اما معنای آن این نیست که بهترین راه تاکنون از سوی حکومت برگزیده شده است.

- ۱ - آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۰). *ایران بین دولت انقلاب*. (ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی). تهران: نشر نی.
- ۲ - بیات، آصف. (۱۳۷۹). *سیاست‌های خیابانی، جنبش تهیدستان در ایران*. تهران: شیرازه. (۹۱-۱۲).
- ۳ - پاشائی، ع. (۱۳۶۹). *فرهنگ اندیشه نو*. تهران: مازیار. (۱۵۸)
- ۴ - راغفر، حسین. (۱۳۸۲). *ساختار قدرت، شکاف اجتماعی و فقر*. تهران: مؤسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی.
- ۵ - رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۸۱). *بازار مواد مخدر در ایران و قیمت، صرف و تاثیرگذاری تولید خارجی*. مجله جامعه‌شناسی ایران دوره چهارم، ش ۲. (۹۲ و ۱۰۹).
- ۶ - رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۸۲). *تحول فقر در ایران*. تهران: مؤسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی.
- ۷ - رئیس دانا، فریبرز. (۱۳۷۹). *زیر خط فقر در ایران*. تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی. (۸۸-۱۵۷).
- ۸ - فوران، جان، (۱۳۸۲). *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب* (ترجمه احمد تدین). تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. (۳۹۸).
- ۹ - فیوری، جوزپه. (۱۳۶۰). *آنتونیوگرامشی، زندگی مردی انقلابی* (ترجمه مهشید امیرشاهی). تهران: امیرکبیر.
- ۱۰ - کوهن، آلوین استانفورد. (۱۳۸۰). *تئوری‌های انقلاب*. (ترجمه علیرضا طیب). تهران: قدس. (۵۶ و ۵۸).
- ۱۱ - گرتد، رابرت. (۱۳۷۷). *چرا انسان‌ها شورش می‌کنند*. (ترجمه علی مرشدی زاد). تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. (۴۴ و ۴۵).
- ۱۲ - مدنی قهفرخی، سعید. (۱۳۸۲). *تحول فقر در ایران*. تهران: مؤسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی.
- 13 - Laswell. H. and kaplan (1950). **Power and Society. A Framework for Inquiry**. New Haven: Yale univ, press.
- 14- Raisdana, F. (2002). **The Drug Market in Iran**. Annuals, Aapss 582.
- 15- Rawpton, s. and stauber. J. (2003). **Weapons of Mass Deception**. New york: penguin.